



پیغام عشق

قسمت دویست و چهل و چهارم





غزل ۱۶۹۹ دیوان شمس مولانا

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹۹

وَر دَرَد و رنج داری، در من نَظَر کُن از وی

کان تیرِ رنجِ نَجْهَدِ اِلَّا که از کمانم

درد و رنج برای بیداری ما و برای متوجه کردن ما به حقیقت زندگی و یاری جستن و پناه آوردن به ساحت خداست.

خداوند به وسیله دردی ما را ناامید از بیرون و متوجه درون می کند؛ تیر اتفاق این لحظه از کمان خداوند می جهد که آگاه به آغاز و پایان ماست؛ او بهترین وضعیت را به وجود می آورد، برای تبدیل ما و برای آگاهی ما از بیماری هم هویت شدگی و انداختن این وزنه های سنگین که به پَر و بال حضور ما بسته اند. اگر هشیارانه مسیر درست را انتخاب نکنیم، دردهای ما در نهایت ما را به سوی خدا خواهند برد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹۹

وَر رنج گشت راحَت، در من نَگَر همان دَم

می بین که آن نشانه است از لُطْفِ بی نشانم

ما نباید از خدا فقط شفای دردهای جسمی و روحی را بخواهیم که دوباره به زندگی تکراری و عادت های مخرب من ذهنی برگردیم؛ بلکه این ها بهانه ای ست برای کشیدن ما به سوی فضای یکتایی و انبساط عدم در درون ما.

نبايد تمام حواس ما به این باشد که دردها و این چالش ها زودتر برطرف شود، بلکه باید پیغام درد را بگیریم و فرصت آشتی با این لحظه و آشتی با خدا را غنیمت بشماریم.



این ابتلائات و این دردها و چالش‌ها نهایت لطف خداست، که ما را از افسانه دردناک من ذهنی نجات می‌دهد؛ پس باید ما را مضمّن تر و متعهدتر کند. برای زنده شدن به زندگی نه آرزویی صرف برای شفای دردهای جسمی و روحی که فوراً به حالت‌های ناکارآمد و پوسیده من ذهنی برگردیم.

ضمن این که رنج‌ها فرستاده‌های خداوندند و مدتی مهمان ما و پیغام آمادگی و پختگی ما را برای خدا می‌برند.

دفتر سوم مثنوی مولانا، ابیات ۴۱۷۱ و ۴۱۷۲

گوید: ای نخود چریدی در بهار

رنج، مهمان تو شد، نیکوش دار

تا که مهمان باز گردد شکر ساز

پیش شه گوید ز اینار تو باز

از خود بپرسیم، ما چه قدر فرصت را هدر داده‌ایم؟ چه قدر زندگی به ما زمان داده است تا در بهار عمر هدف از خلقت خود را دریابیم اما در نیافتیم و در خواب غفلت سر کرده‌ایم؟

حال خدا به وسیله رنج‌ها ما را می‌جوید؛ می‌خواهد ما را از این سردرگمی و گمراهی نجات دهد و این نهایت لطف و سخاوت اوست.

خداوند برای ما توطئه نکرده است که ما را آزار بدهد و از این کار لذت ببرد بلکه این از روی فراوانی رحمت و بخشندگی اوست و این نکته از تحمل و درک من ذهنی کاهل و عافیت طلب خارج است.

دفتر سوم مثنوی مولانا، ابیات ۴۱۶۳ و ۴۱۷۶ و ۴۱۸۲ و ۴۱۸۷

زان نجوشانم که مکروه منی

بلکه تا گیری تو ذوق و چاشنی



سر بپرّم، لیک این سر، آن سری ست
 کز بریده گشتن و مُردن بری ست
 از صفاتش رُسته‌یی واللّه نخست
 در صفاتش باز رو چالاک و چُست
 چون چنین بُردی ست ما را بعدِ مات
 راست آمد انّ فی قَتلی حیات

زندگی از پی بی‌نهایت کردن و عمیق‌تر کردن ما هر لحظه می‌کوشد تا سر من ذهنی را بیندازد و حیات جاودانی را به ما عطا کند.

ما از عدم برآمده‌ایم و اصل ما خداست، پس باید پس از شناسایی این حقیقت هرچه زودتر به اصل خویش برگردیم؛ یعنی مرکز را عدم کنیم و تمامی فرم‌ها یعنی جسم و ذهن و هر چیزی که با این جسم و ذهن به دست آورده‌ایم به قدرت و هدایت زندگی بسپاریم.

بُرد ما در باخت من‌ذهنی ست که با تسلیم شروع می‌شود؛ روزی که ما به من‌ذهنی بمیریم، قیامت ماست و زندگی حقیقی از آن جا شروع می‌شود. این کار سخت است، اما از دوری، سرگردانی و عاقبت تلخی که با من‌ذهنی در انتظار ماست، بسیار بهتر و شیرین‌تر است. پرهیز از واکنش‌های شرطی شده سخت است؛ نگهداری از چهار بعد دشوار است، اما شوق وصال با خدا انگیزه و اراده را تقویت و صبر را بر ما آسان‌تر می‌کند.

دفتر ششم مثنوی مولانا، ابیات ۱۷۶۸ الی ۱۷۷۰

لا شک، این ترک هوا تلخی ده است

لیک از تلخی بعد حق به است



گر جهاد و صوم سخت است و خشن

لیک این بهتر ز بعدِ ممتحن

رنج کی ماند دمی که ذوالمنن

گویدت: چونی؟ تو ای رنجور من

وقتی که سر بر آستانِ جانان و بر زانوی زندگی بگذاریم، کجا اثری از رنج می ماند؛ وقتی که با او یکی شویم و زحمت و کوشش او را برای این مقصود نیک متوجه شویم عاشق آن رنج‌ها و هر آن چیزی که بر سر گذشت و روزی شوم تصور می کرده ایم، خواهیم شد.

قرآن کریم، سوره هود، آیه ۱۱۵

صبر کن، زیرا خداوند مزد نیکوکاران را تباه نمی سازد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹۹

هر جا که این جمال است، داد و ستد حلالست

و آن جا که ذوالجلالست من دم زدن نتانم

هرگاه که ما موازی با این فرایند بی نظیر زندگی فکر و عمل کنیم و با زندگی همکاری کنیم همه کارهای ما مجاز و موجه است و وقتی که جلال و عظمت و قدرت خدا در ما برقرار شد، دیگر مایی وجود ندارد که فکر و عملی کند؛ بلکه این خود خداست که از طریق ما اراده و آفرینش و عمل می کند.

ارادتمند شما، حسام مازندران



❄️ گریان شدن امیر از نصیحت شیخ و عکس صدق او و ایثار کردن مخزن بعد از آن گستاخی و استعصام شیخ و قبول ناکردن و گفتن که من بی‌اشارتی نی‌آرم تصرفی کردن. ❄️

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۷۲

❁ این بگفت و گریه در شد های های

اشک، غلطان بر رخ او جای جای

شیخ این‌ها راگفت و غرق در اشک شد که از درونش جوشیدن گرفت.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۷۳

❁ صدق او هم بر ضمیر میر زد

عشق هر دم طرفه دیگری می‌پزد

شیخ چنان صادق بود و از دام همانیدگی‌ها رسته بود که این صدق، بر دل امیر نیز منعکس شد.

اگر عاشق صادق و پاکباز باشد، ارتعاش نور وجودش بر دیگر باشندگان اثر می‌گذارد و به میزان راستین بودن آن‌ها، می‌پاید و گرنه، چون برقی زود، در می‌گذرد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۷۴

❁ صدق عاشق بر جمادی می‌تند

چه عجب گر بر دل دانا زند

جایی که صدق عاشق بر جمادات و موجودات غیرزنده نیز، اثر می‌گذارد؛ چه عجب گر عقل ذهنی لحظه‌ای مجذوب جذبه عشق شود!



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۷۵

🌸 صدق موسی بر عصا و کوه زد

بلکه بر دریای پُر اشکوه زد

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۷۶

🌸 صدق احمد بر جمال ماه زد

بلکه بر خورشید رخشان راه زد

آن چه عصای موسی را ازدها و کوه را متلاشی کرد و باعث شکافتن دریا شد، صدق و اخلاص موسی بود که مرکزش عدم و از دام همانیدگی‌ها، رسته بود و نیز، شق القمر حضرت رسول نیز، همین صدق و یک‌رویی ایشان بود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۷۷

🌸 روبه رو آورده، هر دو در نفیر

گشته گریان، هم امیر و هم فقیر

امیر و شیخ روبروی هم ایستاده و انعکاس آینه صیقل یافته شیخ، درون امیر را نیز مرتعش می‌ساخت.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۷۸

🌸 ساعتی بسیار چون بگریستند


گفت میر او را که: خیز ای ارجمند

امیر مدت زیادی در این حال نماند و شیخ را به برخاستن از این حالت دعوت کرد.




انسان من ذهنی، با کندن چند هم‌هویت شدگی کوچک، یا تحت تاثیر قرار گرفتن دیگر زندگان به حضور و زندگی، خیلی زود دلش برای همانیدگی‌هایش، تنگ می‌شود و دوباره به روال قبل برمی‌گردد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۷۹

هر چه خواهی، از خزانه برگزین 

گرچه استحقاق داری صد چنین


مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۸۰

خانه آن توست هر چت میل هست 

برگزین، خود هر دو عالم اندک است


در اثر همان جذبۀ درون صاف و پاک شیخ، امیر احساس سخاوت و بخشندگی می‌کند و از شیخ می‌خواهد تا هر آن چه می‌خواهد از خزانه برگیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۸۱

گفت دستوری ندادنم چنین 

که به دست خویش چیزی برگزین


مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۸۲

من ز خود نتوانم این کردن فضول 

که کنم من این دخیلانه دخول


مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۸۳



این بهانه کرد و مهره درر بود 

مانع، آن بد کآن عطا صادق نبود

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۸۴

نه، که صادق بود و پاک از غلّ و خشم 

شیخ را هر صدق می‌نآمد به چشم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۸۵

گفت: فرمانم چنین داده‌ست اله 

که گدایانه برو نانی نخواه

شیخ گفت چنین امری از خداوند دریافت نکرده‌ام.

شیخ حتی در اجرای فرامین الهی نیز از زیاده‌خواهی و حرص پاک است و فقط تابع دستور خداوند است و چشم و دلش چنان از حضور خداوند پر است، که نه تنها از این پیشنهاد امیر تعجب و استقبال نمی‌کند، بلکه عدم راستین بودن امیر را نیز در این پیشنهاد می‌بیند و می‌داند که صدق و پاکی او در اثر انعکاس درون خود او در امیر شکل گرفته و دیر یا زود امیر پشیمان خواهد شد و دوباره به مرکز مملو از نقطه‌چین‌ها باز خواهد گشت و با آوردن عذر و بهانه از امیر که سمبل هم‌هویت شدگی‌هاست می‌رهد و به سفر معنوی خود ادامه می‌دهد.

با احترام سرور از شیراز



به نام خداوند جان و خرد

سلام بر عاشقان

مولوی، دیوان شمس، رباعی ۱۷۵۹


بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست 

از خود بطلب، هر آن چه خواهی که تویی

مولانا در این بیت می‌فرماید:

هر چه را که می‌خواهید از خود طلب کنید، آیات حق درون خود شماست. وقتی حاضر و ناظر در این لحظه‌ی ابدی باشید، ریشه و عمقی بی‌نهایت پیدا می‌کنید. آن قدر وسیع خواهید شد که هم‌چون کتاب اسرار الهی می‌شوید و باید خود را بخوانید و تأویل کنید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۹

هم تو گویی به گوش خویشتن 

نی من و نی غیر من، ای هم تو من

و چنان عمقی پیدا خواهید کرد که هر چه در جهان است، در شما جمع می‌شود.

شیخ محمود شبستری، گلشن راز

جهان انسان شد و انسان جهانی 

از این پاکیزه‌تر نبود کلامی



قیامت، به معنای بلند شدن و قائم شدن به ذات است، یعنی زنده شدن دوباره، یعنی از مرده‌ی من‌ذهنی‌ما، زنده‌ی حضور بیرون کشیده شود.

منظور از خلقت انسان این نیست که انسان به این جهان بیاید و با اجسام و متعلقات دنیوی همانیده و یک من‌ذهنی توهمی بسازد و از جنس آن شود و معنای انسان این نیست که با هواهای نفسانی همانیده و فقط خودنمایی و یا تولید مثل کند، بلکه منظور خلقت این است که با گشودن فضا به اصل و ذات خود قائم شده و به زندگی، زنده و کیفیت‌های خوب زندگی را از زندگی دریافت کنیم.

در قرآن صراحتاً در سوره‌ی روم آیه‌ی ۱۹ می‌فرماید:

🦋 زنده را از مرده بیرون آورد و مرده را از زنده و زمین را پس از مردنش زنده می‌سازد و شما نیز این چنین از گورها بیرون می‌شوید.

جناب مولانا در بیان این آیات، ابیاتی بسیار مهم و کلیدی را در مثنوی دفتر پنجم بیت ۵۴۹ الی ۵۵۱ می‌آورد:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۹-۵۵۱

🌸 چون ز مرده، زنده بیرون می‌کشد

هر که مرده گشت او دارد رشد

🌸 چون ز زنده، مرده بیرون می‌کند

نفس زنده سوی مرگی می‌تند

🌸 مرده شو، تا مخرج الحی الصمد

زنده‌ای زین مرده بیرون آورد



ما در ذهن مانند مرده‌ای هستیم که از یک همانیدگی به یک همانیدگی دیگر در حال گردش بوده و از چیزهای بیرونی زندگی می‌خواهیم.

مولانا از زبان زندگی در این ابیات می‌فرماید: زندگی می‌خواهد از مرده‌ی من ذهنی که تماماً در جدایی و کثرت است ما را که در اصل، هشیاری حضور هستیم، زنده‌ی حضور را بیرون بکشد. این ابیات در حقیقت فرمول رهایی انسان را در ذهن بیان می‌کند، که همراه با درد هشیارانه است.

و می‌فرماید: از نفس و نفسانیات پاک شو، به من ذهنی‌ات بمیر. تمامی قضاوت‌ها، راهنمایی‌ها و راهگشایی‌های من ذهنی‌ات را کنار بگذار تا خداوند بی‌نیاز، زنده‌ی ترا از مرده‌ی تو بیرون بکشد. و می‌فرماید: تنها خداوند است که می‌تواند انسان را از مردگی نجات دهد و او را هدایت کند.

و در سوره‌ی یاسین (آیه‌ی ۸۷) می‌فرماید:

🦋 در حالی که آفرینش خود را از یاد برده است، برای ما مثل می‌زند که چه کسی این استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند؟

نکته‌ای که در این آیه حائز اهمیت است این است که:

ما به‌عنوان هشیاری با ذهن هم‌هویت شده‌ایم و الست را از یاد برده و خداگونه‌گی و زنده بودن خود را فراموش کرده‌ایم، اما ما با با من ذهنی و هشیاری جسمی می‌گوییم: مگر پس از مردن، خدا می‌تواند این استخوان پوسیده را زنده کند. اگر شما یک استخوان پوسیده را زنده کردید ما باور می‌کنیم.

منظور از این آیه: زنده شدن استخوان پوسیده نیست، بلکه زنده شدن از مرده‌ی من ذهنی‌ست؛ یعنی زنده شدن مجدد هشیاری از همانیدگی‌هاست.



🌸 در دمی در صور گویی: الصلا

برجهید ای کشتگان کربلا

در این بیت منظور از کشتگان کربلا تمام آدم‌هایی ست که در من ذهنی زجر کشیده‌اند. می‌فرماید: شما در صور می‌دمید و به همه می‌گویید: بلند شوید، ای انسان‌هایی که در ذهن این همه رنج کشیده‌اید، زنده شوید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۲۵

🌸 ای هلاکت دیدگان از تیغ مرگ

برزید از خاک سر، چون شاخ و برگ

این بیت می‌گوید: این یک دعوت عمومی ست، برای تمام انسان‌ها که مثل شاخ و برگ سر از خاک بیرون آورند، یعنی از ذهن بلند شوید و به زندگی زنده‌ی این لحظه زنده شوید.

و در دفتر دوم، (مثنوی) بیت ۳۷۴۵ می‌فرماید:

🌸 حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ

نَحْوَهُ هَذَا الَّذِي لَمْ يَنْهَكُمْ

می‌فرماید: در هر وضعیتی که هستید روی خود را به سوی آن وحدت بگردانید، که این تنها چیزی هست که خدا شما را از آن باز نداشته.

با سپاس فراوان ﷻ

سارا از شیراز



سلام و خدارقوت

🌸 خلاصه‌ای از توضیحات داده شده در مورد شکل‌ها توسط آقای شهبازی 🌸

ما به چیزهایی که به صورت فکر به ما ارائه می‌شود، حس هویت تزریق می‌کنیم. یعنی چه؟

یعنی ما در خانه‌مان نشسته‌ایم و حالمان خوب است، یک‌دفعه یک فکر می‌آید که نکند در آینده من مثلاً پولم را از دست بدهم و یا به دست نیاورم، یا مثلاً نکند فلان شخص از من دلخور شد. با این فکرها فوراً حال ما بد می‌شود و نگران می‌شویم مضطرب می‌شویم، منجمد و منقبض می‌شویم. در صورتی که این‌ها فقط و فقط فکر هستند، واقعیت ندارد، توهم است. ما بیهوده به فکر جان می‌دهیم و هویت می‌دهیم، اصلاً واقعیت ندارد و موهومی است. این‌ها فقط مسائل توهمی است که من ذهنی ایجاد می‌کند.

مثل آن شخص کر (در داستان شخص کر و جوان بیمار) که با فکرها و قیاس‌های غیرواقعی خود، حدس‌هایی زد که منجر به ایجاد مسائل برای هم خودش و هم شخص بیمار شد.

علت تزریق هویت به فکرها، همانیده بودن با موضوع آن‌هاست. تا زمانی که ما با چیزها همانیده هستیم این رشته فکرها در ما وجود دارد. مثلاً اگر با نظر مردم درباره ما همانیده نباشیم، دیگر به فکر این نیستیم که مردم چه جور درباره ما فکر می‌کنند. پس ریشه‌ی تمام فکرها، همانیدگی‌ها هستند. این همانیدگی‌ها آفل هستند و با زمان تغییر می‌کنند، بنابراین علت این که به گذشته و آینده می‌رویم ارزیابی و اندازه‌گیری این همانیدگی‌هاست. مثلاً می‌گوییم نکند در آینده در فلان زمینه موفق نشوم و آبرویم برود. وقتی تعدادی از این همانیدگی‌ها داشته باشیم، یک مجموعه افکار همانیده در ما به وجود می‌آید و تشکیل من ذهنی می‌دهد.

🌸 مسئله‌سازی من ذهنی 🌸

وقتی همانیده شدیم، مرکز ما جسم می‌شود، به فکرها حس هویت تزریق می‌کنیم، به زمان می‌افتیم و من ذهنی تشکیل می‌دهیم، من ذهنی شروع به مسئله‌سازی می‌کند.



مسئله‌سازی یعنی این که من ذهنی می‌خواهد حال ما هیچ وقت خوب نباشد. همین که حالمان خوب می‌شود، سریع یک فکر درست می‌کند تا عینک بر چشم ما بزند و حال ما را خراب کند. بنابراین اگر من ذهنی داشته باشیم، مدام در حال مسئله‌سازی هستیم.

مثلاً صبح که از خواب بیدار می‌شویم حالمان خوب است و همه چیز سر جایش است، ولی فوراً من ذهنی می‌خواهد به ما نشان دهد که یک چیز کم است و یا یک چیز سر جایش نیست، که موضوع آن یکی از همانیدگی‌های ماست. با یک نفر داریم صحبت می‌کنیم و همه چیز عادی است، یک دفعه من ذهنی می‌گویم نکند چنین برداشتی از حرف من کرد. یا در این لحظه حاضر هستیم و حالمان خوب است، یک دفعه من ذهنی یک عینک به وجود می‌آورد که مربوط به یکی از چالش‌های ماست یا مربوط به یکی از نگرانی‌های ماست که به ما می‌گوید ما نمی‌توانیم شاد باشیم، چون آن همانیدگی مثل وزنه به ما چسبیده است. حتی خود به زمان رفتن هم برای اندازه‌گیری همانیدگی‌ها، مسئله‌سازی است.

پس مسئله‌سازی همیشه با ماست در حالی که واقعاً این مسائل غیرواقعی و توهمی هستند و فقط و فقط یک فکر هستند. ریشه‌ی همه‌ی این‌ها همان همانیدگی‌هاست. ما باید در برابر این مسائل فضاگشایی کنیم، یعنی از آن‌ها پذیرایی کنیم، چون این مسائل بوجود آمده‌اند که به ما نشان بدهند با چه چیزی همانیده هستیم. یعنی ما با موضوع مسئله‌ی به وجود آمده همانیده هستیم. پس فضاگشایی می‌کنیم و پیغام را می‌گیریم، ولی آن مسئله را جدی نمی‌گیریم تا قضا و کن‌فکان دید ما را عوض کند.

در داستان کر و جوان بیمار هم دیدیم که کر از اول شروع به مسئله‌سازی کرد که من باید به ملاقات او بروم، این باری است بر دوش من، سریع بروم و خلاص شوم، وگرنه ناراحت می‌شود چون از من انتظار دارد.

❖ مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۶۲

خاصه، رنجور و ضعیف آواز شد

لیک باید رفت آن‌جا، نیست بُد



یا با حدس‌های بی‌جای خود و قیاسات خیالی، باعث درد برای جوان بیمار شد و باعث شد که جوان هم شروع به مسئله‌سازی کند. جوان هم می‌توانست بگوید که او کر است و نمی‌داند.

ما هم در برابر توهین‌ها و ناسزای دیگران مسئله درست می‌کنیم در حالی که می‌توانیم فضاگشایی کنیم و بگوییم که نمی‌دانند و با ایجاد مسئله حال خودمان را خراب نکنیم.



مانع‌سازی یعنی این که ما بگوییم تا من در یک وضعیت خاص قرار نگیرم، یا از یک وضعیت خاص خلاص نشوم، زندگی نمی‌توانم بکنم. مثلاً تا محل زندگی مان را تغییر ندهیم، نمی‌توانیم زندگی کنیم، تا ازدواج نکردم، تا از درس فارغ نشدم، تا از خانواده و پدر و مادر جدا نشدم و غیره. ما یک مانع می‌بینیم، زندگی آن مانع را برطرف می‌کند و ما باز هم زندگی نمی‌کنیم و موانع جدید می‌بینیم. زندگی می‌خواهد به ما بگوید، مشکل جای دیگری است. من فکر می‌کردم این که درس می‌خوانم مانع از حال خوب من است و اگر درس تمام شود دیگر با هیچ چیز همانیده نیستم و همیشه حالم خوب است. دقیقاً زندگی یک وضعیتی را به وجود آورد که من یک مدتی از درس خلاص شدم و در حال استراحت بودم ولی باز هم من ذهنی همان موانع و مسائل را دوباره به وجود آورد. بنابراین همه چیز برمی‌گردد به همان مرض همانندگی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷۷ 

انبیا گفتند: در دل علتی است

که از آن در حق‌شناسی آفتی است

این مرض همانندگی است که نمی‌گذارد اصلمان را بشناسیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۹۱ 

هیچ کُنْجی بی دَد و بی دام نیست



جز به خلوت گاه حق، آرام نیست

🌸 مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶

تا با تو قرین شده‌ست جانم

هر جا که روم به گلستانم

تا صورت تو قرین دل شد

بر خاک نیم بر آسمانم

بنابراین هیچ مکانی و هیچ زمانی بدون درد و بدون مسئله‌سازی و مانع‌سازی نیست، تا زمانی که همانیدگی داریم. و به‌طور عکس اگر روی خودمان کار کنیم و با زندگی قرین شویم، یعنی همانیدگی‌ها را یکی‌یکی بشناسیم و بیندازیم، آن‌موقع حالمان همیشه خوب است و همیشه شاد هستیم، مستقل از زمان و مکان.

🌸 دشمن‌سازی 🌸

هرکس همانیدگی ما را تهدید کند دشمن ماست و هرکس همانیدگی ما را زیاد کند احترام خاص به او داریم که این احترام هم موقتی و بدرد نخور است.

از قدیم یاد گرفتیم برترین باشیم بهترین باشیم، برای همین از هرکسی که باعث می‌شود احساس کوچکی کنیم و یا از هرکسی که فکر می‌کنیم بهتر از ماست، بدمان می‌آید و دشمن او هستیم و تصویر بدی از او داریم. اگر توجه کنیم، ما در برخورد اولیه با انسان‌ها، با تصویر ذهنی بد و دشمنی عمل می‌کنیم که نتیجه شرطی‌شدگی‌های گذشته است، که همه برمی‌گردد به همان مرض همانیدگی.

با تشکر:

فرشاد



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com